

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**14011116**

**موضوع**: استصحاب حکم مخصص /تنبیهات /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در این بود که وقتی یک عام افرادی که به نحوی از انحاء استمرار زمانی دارد، نسبت به یک فردش در یک زمان خاصی، تخصیص رخ دهد نسبت به حکم ما بعد از زمان متیقن الخروج باید به عموم ازمانی عام تمسک شود یا به استصحاب حکم خاص و یا باید قائل به تفصیل شد؟

در جلسات گذشته به بررسی کلام مرحوم حاج آقا مرتضی حائری پرداخته و در این جلسه به بررسی کلمات مرحوم امام می­پردازیم.

# مروری بر فرمایش مرحوم امام

مرحوم امام[[1]](#footnote-1) این بحث را مطرح نموده و همچون مرحوم حاج آقا مرتضی حائری می­فرمایند در تمام صور باید به عام تمسک کرد.

مرحوم امام ابتداء مقدمه­چینی نموده و سپس به اصل بحث وارد می­شوند. ما در این جلسه در مورد برخی از مقدمات و برخی از نکات در رابطه با اصل مطلب ایشان بحث خواهیم کرد.

یکی از مقدمات ایشان آن است که عام به انحاء مختلفی قابل تصویر است:

1. گاهی عام نسبت به زمان به نحو عام اصولی \_یا به اصطلاح معروف­تر به نحو عام استغراقی\_ ملاحظه می­شود که در این نوع ملاحظه، قطعات زمان به شکل مستقل از هم مدّ نظر قرار می­گیرند. اصطلاح عام اصولی در کلام محقق نائینی نیز به کار رفته است اما نمی­دانم این اصطلاح، یک اصطلاح اصیل و قدیمی است یا نه. در همین جا ظرف، می­تواند به هیأت یا ماده یا موضوع و یا نسبت حکمیه تعلق بگیرد یعنی وقتی گفته می­شود «اکرم العلماء فی کل زمان»، «فی کل زمان» می­تواند قید وجوبی باشد که از هیأت «اکرم« استفاده می­شود و می­تواند قید مادۀ اکرام باشد که متعلق وجوب است و می­تواند قید «العلماء» باشد یعنی «العلماء الکائنین فی کل یوم» \_که البته خلاف ظاهر است و نیاز به نوعی تأویل دارد اما به هر حال قابل تصویر است\_ و می­تواند قید نسبت حکمیه یعنی نسبت وجوب به علماء باشد که اگر آن را به قضیۀ حملیه برگردانیم تصویرش ساده­تر می­شود به این صورت که وقتی گفته می­شود «اکرام العلماء واجب فی کل یوم»، قید «فی کل یوم» می­تواند قید اکرام یا علماء یا واجب و یا هیأت قضیۀ حملیه \_یا همان نسبت محمول به موضوع\_ باشد. همین تصویری که در قضیۀ حملیه ذکر شده در «اکرم العلماء فی کل یوم» نیز که قضیۀ انشائیه و طلبیه است، قابل تصویر می­باشد.

مرحوم امام بدون این که استدلالی را بیان کنند می­فرمایند هر چند تمام این تراکیب ثبوتاً قابل تصویر است اما اثباتاً ظاهر دلیل در تعلق قید مذکور به نسبت حکمیه یا هیأت دال بر نسبت حکمیه می­باشد.

آنچه بدواً به ذهن می­رسد آن است که قید مذکور به خود محمول تعلق می­گیرد نه نسبت حکمیه؛ مثلاً وقتی گفته می­شود «زید ضارب فی یوم الجمعه»، «فی یوم الجمعه» قید ضارب است نه قید زید و نه قید نسبت ضارب به زید. البته این مطلب اهمیت خاصی ندارد و واقع امر آن است که تعلق قید مذکور به هر یک از موضوع و محمول و نسبت حکمیه، وابسته به خصوصیاتی است که در هر مورد وجود دارد مثلاً برخی از افعال به نحوی هستند که تناسب دارند فرد مورد نظر را شامل شوند لذا اگر گفته شود «أنا داخل فی شهر الله» فعل دخول تناسب دارد با این که «شهر الله» به آن تعلق بگیرد لذا به نظر می­رسد نتوان یک قانون عام برای تعیین متعلق قید، تأسیس کرد هر چند تصور می­کنم در بسیاری از موارد، تعلق قید به نفس محمول روشن­تر باشد که البته همانطور که گفتیم این مطلب اهمیت چندانی ندارد و ما نیز اصراری بر تعلق قید به محمول نداریم.

در جلسۀ گذشته این نکته را متذکر شدیم که مقصود از نسبت حکمیه، اخبار دادن متکلم نیست بلکه ظرف اتحاد موضوع و محمول است که این نکته در این بحث تأثیر چندانی ندارد اما مرحوم حاج شیخ در درر[[2]](#footnote-2) تعبیری دارند که نشان می­دهد نسبت حکمیه را همان اخبار دادن متکلم دانسته و فرموده­اند اگر قید مذکور به نسبت حکمیه تعلق بگیرد به معنای آن است که گویا متکلم، اخبارات عدیده می­دهد و از این مطلب نتابجی گرفته­اند؛ مثلاً در بحث مفاهیم بین جملۀ اخباری و انشائی فرق گذاشته­اند چون جملات اخباری را به اخبارات عدیده باز می­گردانند بر خلاف جملات انشائی.

1. تقسیمات فوق مربوط به عام استغراقی بود اما گاهی زمان، به نحو عام مجمولی ملاحظه می­شود.
2. صورت سوم، یک تصویر خاص است که مرحوم امام آن را در قالب عبارت ذیل بیان نموده است:

و ثالثة: يلاحظ الزمان مُستمرّاً على نحو تحقّقه الاستمراريّ كقوله: «أوفوا بالعقود مُستمرّاً أو دائماً» لا بمعنى‏ وجوب الوفاء في كلّ يوم مُستقلًاّ، و لا بنحو العامّ المجموعيّ، حتى لو فرض عدم الوفاء في زمان سقط التكليف بعده.

بل بنحو يكون المطلوب وجوبه مُستمرّاً؛ بحيث لو و فى المُكلّف إلى‏ آخر الأبد يكون مُطيعاً إطاعة واحدة، و لو تخلّف في بعض الأوقات تكون البقيّة مطلوبة لا بطلب مُستقلّ أو مطلوبيّة مُستقلّة، بل بالطلب الأوّل الذي جعل الحكم كلازم الماهيّة للموضوع، فلو قال المولى: «لا تهن زيداً» فترك العبد إهانته مُطلقاً كان مطيعاً له إطاعة واحدة، و لو أهانه يوماً عصاه، و لكن تكون إهانته محرّمة عليه بعده أيضاً، لا بنحو المطلوبيّة المتُكثّرة المُستقلّة، بل بنحو استمرار المطلوبيّة.

و تأتي فيه و فيما قبله التصوّرات المُتقدّمة؛ أي كون القيد للهيئة أو المادّة أو الموضوع أو النسبة.[[3]](#footnote-3)

## معقول بودن تصویر سوم

در رابطه با تصویر اخیر ایشان دو مرحله بحث وجود دارد:

1. آیا تصویر سوم، ثبوتاً فرض دارد یا نه؟
2. آیا تصویر سوم بر مثال­های ذکر شده قابل تطبیق است یا نه؟

در اینجا به ابتداء به این نکته می­پردازیم که تصویر سوم ثبوتاً فرض دارد یا نه؟

برای تبیین مطلب ابتداء به ذکر یک مثال پرداخته و در قالب مثال ذکر شده مطلب را توضیح می­دهیم.

برخی از عناوین جامع بین قصیر و طویل هستند که مثال آن در مکان به این شکل است که به شما بگویند «یک خط بکشید»؛ شما می­توانید خط یک متری بکشید و می­توانید یک خط دو متری بکشید به این نحو که همان خط یک متری را ادامه داده و به دو متری تبدیلش کنید؛ نکته­ای که باید به آن توجه شود آن است که خط دو متری همانند خط یک متری، امتثال واحد است نه امتثال متعدد چون تکلیف شما به کشیدن یک خط تعلق گرفته بود و مفهوم خط جامع بین طویل و قصیر است لذا ممکن است یک متری یا دو متری باشد به نحوی که اگر خط دو متری بکشید، دو فرد از افراد خط را ایجاد نکرده­اید بلکه خط دو متری نیز همچون خط یک متری، یک فرد از خط است چون خط مفهومی است که هم بر خط یک متری صادق است و هم بر خط دو متری.

مثال مفهوم جامع بین قصیر و طویل در زمان به این شکل است که به شما بگویند «یک سخنرانی انجام بده» که مفهوم سخنرانی جامع بین سخنرانی نیم ساعته و سخنرانی یک ساعته است به نحوی که شما چه نیم ساعت سخنرانی کنید و چه یک ساعت سخنرانی کنید، در هر دو صورت یک سخنرانی کرده­اید چون مفهوم سخنرانی که یک مفهوم زمانی بوده و در بستر زمان واقع می­شود جامع بین قصیرالمده و طویل­المده بوده و سخنرانی طویل­المده، دو امتثال به شمار نمی­رود.

مرحوم امام چنین تصویری را ارائه نموده و به صدد تطبیق آن بر مثال «لا تهن زیداً» بر آمده است که به عقیدۀ ما تطبیق ایشان صحیح نیست چون اهانت زید، در هر زمان مستقل است و انحلالی است ولی با صرف نظر از مناقشه در مثال، اصل مطلب ایشان ثبوتاً قابل تصویر و معقول است.

فرض کنید به شما گفته­اند «باید روزه بگیرید»؛ شما می­توانید در مقام امتثال تکلیف به صوم، یک روز 10 ساعته یا 12 ساعته را روزه بگیرد که یکی قصیرالمده و دیگری طویل­المده است. همچنین اگر به شما گفته شود «مدتی در اینجا بایست» شما می­توانید یک ساعت در اینجا بایستید و می­توانید دو ساعت در اینجا بایستید به نحوی که اگر دو ساعت ایستادید یک بار تکلیف را امتثال کرده­اید.

این تصویر وابسته به آن است که با اتیان فرد طویل، یک ملاک تحصیل شود یا ملاک متعدد تحصیل شود؛ لذا به نظر می­رسد مثال «لا تهن زیداً» مثال درستی برای تصویر سوم نباشد چون اولاً ایشان مثال مذکور را از سنخ محبوبیت دانسته اما صحیح آن است که تکلیف به ترک اهانت زید از سنخ مبغوضیت است نه محبوبیت و ثانیاً ملاک مبغوضیت در هر زمان متعدد بوده و انحلالی محسوب می­شود یعنی اهانت در زمان اول یک مبغوضیت و اهانت در زمان دوم مبغوضیت مستقلی دارد؛ البته همانطور که گفته شد اصل تصویر ایشان معقول است یعنی شارع مقدس که به شما می­گوید «نماز بخوان» شما می­توانید نماز دو رکعتی، سه رکعتی یا چهار رکعتی بخوانید به نحوی که اگر نماز چهار رکعتی بخوانید، یک امتثال کرده­اید.

تصویر مطلب ذکر شده در برخی بحث­ها دخالت دارد. اگر به شما گفته شود «خانه بساز» شما می­توانید خانۀ یک طبقه، دو طبقه یا سه طبقه بسازید به نحوی که اگر خانۀ سه طبقه ساختید، تمام این طبقات جزئی از خانه محسوب می­شوند. برخی امور بگونه­ای هستند که بر فرض وجودشان، جزء مأموربه می­باشند ولی بر فرض نبودشان، مأموربه منعدم نمی­شود. به تعبیر آیت الله والد این گونه امور، قید الصنف هستند نه قید النوع. خانه خصوصیاتی دارد؛ برخی از خصوصیات خانه، خصوصیات نوع خانه است به نحوی که اگر این خصوصیات نباشد، اصلاً خانه­ای وجود ندارد مثلاً سقف داشتن، مقوّم نوع خانه است به نحوی که اگر سقف نداشته باشد عنوان دیگری همچون باغ یا مزرعه یا امثال آن پیدا می­کند. اما خود این خانه می­تواند دو، سه یا چهار طبقه باشد که این­ خصوصیات، مربوط به صنف خانه می­باشد؛ تعداد این طبقات، مقوّم صنف خانه هستند لذا طبقۀ سوم، جزء الصنف خانۀ سه طبقه است و طبقۀ چهارم جزء الصنف خانۀ چهار طبقه است پس این خصوصیات قید نوع خانه نیستند بلکه قید صنف خانه­اند.

محقق خوئی جزء مستحب برای یک شیء واجب را قابل تصویر ندانسته­اند اما با عنایت به توضیحات ذکر شده می­توان برای واجبات نیز جزء مستحبی تصویر کرد. در روایات گفته شده «كُلَّمَا ذَكَرْتَ اللَّهَ وَ النَّبِيَّ فَهُوَ مِنَ الصَّلَاةِ» [[4]](#footnote-4) محقق خوئی فرموده است معنا ندارد شیئی که مستحب است جزء واجب محسوب شود در حالی که بر اساس این روایت ذکر الله و ذکر النبی جزئی از نماز محسوب می­شوند و لزومی ندارد آن را بر خلاف ظاهر حمل نموده و بگوئیم نماز صرفاً ظرف استحباب این گونه امور می­باشد. همچنین قنوت می­تواند جزء مستحبی نماز باشد و چنین چیزی هیچ اشکالی ندارد؛ امثال محقق خوئی تصور کرده­اند جزء یک شیء به معنای جزء ماهیت و مقوّم ماهیت آن شیء است اما با توضیحاتی که بیان شد روشن می­شود جزء یک شیء می­تواند جزء و مقوّم فرد یا به تعبیر دقیق­تری که آیت الله والد بیان می­کردند جزء و مقوّم صنف باشد یعنی نماز دو صنف دارد نماز با قنوت و نماز بی قنوت و قنوت جزء نماز قنوت دار است و اثر فقهی آن در جایی ظاهر می­شود که در صحت قرائت شک کنید چون اگر بعد از اتمام قرائت و ورود به قنوت، در صحت قرائت شک کنید، بنابر مبنای امثال محقق خوئی هنوز وارد جزء بعد نشده­اید و باید قرائت را اعاده کنید چون فرض این است که قنوت جزء نماز نیست اما بنابر مبنای صحیح، قنوت نیز جزء نماز بوده و با ورود به جزء بعد، به شک در صحت اجزای سابق اعتنا نمی­شود. به عبارت دیگر ورود به جزء بعد منشأ عدم اعتنا به شک است اما جزء بعد لازم نیست جزء الماهیه باشد بلکه جزء الفرد بودن نیز کفایت می­کند.

در ما نحن فیه نیز مرحوم امام شبیه این را تصویر نموده­اند که شارع مقدس هم لزوم در جمیع ازمنه برایش مطلوب است و هم لزوم در زمان خاص، به طوری که اگر لزوم در جمیع ازمنه را از دست دادید، نمی­توانید لزوم در بعض ازمنه را از دست دهید و این لزوم در جمیع ازمنه نیز دارای یک ملاک است.

پس با صرف نظر از این که تصویر ثبوتی ذکر شده، بر خارج تطبیق می­شود یا نه، به لحاظ ثبوتی مشکلی ندارد.

بنابراین می­توان تصویر کرد «اوفوا بالعقود» بیانگر یک وجوب وفای وحدانی در جمیع ازمنه باشد به نحوی که اگر وفای در جمیع ازمنه اتیان نشد، لازم باشد نسبت به ما بقی ازمنه وفای به عقد صورت گیرد به این بیان که مفهوم وفای به عقد جامع بین قصیر و طویل است و شارع مقدس در گام اول فرد طویل و در مرتبۀ بعد فرد قصیر را طلب کرده است.

البته برای تصویر ذکر شده علاوه بر مطلبی که ذکر شد، باید مطلب دیگری را ضمیمه کرد مبنی بر این که گاهی تکلیفی که به مفهوم جامع بین طویل و قصیر تعلق گرفته، به نحو طولی است یعنی تکلیف در گام اول به فرد طویل تعلق گرفته است و تعلق به فرد قصیر، در طول عدم اتیان فرد طویل است. مثال­هایی که تا کنون ذکر شد به نحوی بود که مکلف از همان ابتداء می­توانست فرد قصیر را اتیان کند بدون این که هیچ عصیانی مرتکب نشده باشد اما برای تصویر مرحوم امام باید علاوه بر تصویر مفهوم جامع بین قصیر و طویل، این نکته را نیز تصویر کرد که گاهی در مرتبۀ اول فرد طویل طبیعت برای شارع مطلوبیت دارد و در مرتبۀ بعد اگر فرد طویل را نیاوردید، فرد بعدی واجب می­شود پس تکلیف به مفهوم جامع بین فرد قصیر و طویل تعلق می­گیرد به نحو الاکثر فالاکثر یا الاطول فالاطول.

مرحوم امام به صدد ارائه تصویری است که در آن تکلیف، وحدانی باشد اما با توجه به توضیحات ذکر شده تکلیف حتماً باید متعدد فرض شود اما معنای تعدد تکلیف این نیست که نحوۀ اخذ زمان در آن به نحو عام استغراقی باشد. یعنی می­توان تکلیف متعدد را طوری تصویر کرد که با اتیان فرد طویل، یک فرد را امتثال کرده باشید و با اتیان فرد قصیر در کنار امتثال یک فرد، یک فرد دیگر یعنی فرد طویل را عصیان کرده باشید.

تعبیر مرحوم امام این است که لا بطلب مُستقلّ أو مطلوبيّة مُستقلّة اما به عقیدۀ ما این مطلوبیت متعدد و مستقل است ولی به نحو طولی نه عرضی پس در هر زمان تنها یک فرد مطلوبیت دارد و یک تکلیف فعلیت دارد به نحوی که اگر مطلوب اول امتثال نشد، مطلوب قصیرتر و اگر آن هم نشد قصیرتر و هکذا.

خلاصه این که تصویر سوم در مقابل تصویر عام استغراقی و عام مجموعی بوده و حالتی تلفیقی دارد و به لحاظ ثبوتی معقول است چون می­توان تصویر کرد تکلیف شارع در مرتبۀ اول به بالاترین فرد طبیعت تعلق بگیرد و در هر زمان بالاترین فرد عصیان شود، فرد بعدی واجب الامتثال می­شود.

مرحوم امام در نهایت بین این صور فرقی نمی­گذارند ولی با ذکر این تقسیمات به صدد بیان آن هستند که تصور نکنید حکم مسأله در این صور فرق دارد.

ممکن است گفته شود تصویر سوم نیز به عام استغراقی باز می­گردد چون در جایی که مفهوم مأموربه مشکّک باشد و دارای مراتب عدیده باشد و شارع مقدس در گام اول بالاترین مرتبه را از ما مطالبه کرده باشد، وقتی به حکم عقل مراجعه می­کنیم می­بینیم نسبت به هر مرتبه­ای از طبیعت، عقل حکم به لزوم امتثال می­کند و با تعدد حکم عقل نسبت به هر مرتبه، با احکام متعددی مواجه خواهیم بود و این به معنای استغراقی بودن تکلیف است. اما این مطلب صحیح نیست چون می­توان حالتی را تصویر کرد که بالاترین مرتبه دارای یک ملاک وحدانی باشد به نحوی که با اتیان بالاترین مرتبه یک امتثال کرده باشد و با امتثال مرتبۀ نازل­تر یک امتثال و یک عصیان کرده باشید و اگر مرتبۀ اعلی عصیان شده و ملاکش تحصیل نشد مرتبه نازل­تر، دارای یک ملاک دیگر باشد به نحوی که ملاکش در ملاک بالاترین فرد، مندک نباشد. فرض کنید من دو بیماری دارم که درمان بیماری اول، منوط به خوردن پلوی ساده و درمان بیماری دوم منوط به خوردن پلوی زعفرانی است و مثلاً به جهت وجود تزاحم و اهمیت درمان بیماری دوم، شارع مقدس تکلیف را متوجه خوردن فرد اکمل یعنی پلوی زعفرانی می­کند به نحوی که اگر این فرد عصیان شود، درمان بیماری اول با خوردن پلوی ساده واجب می­شود و این گونه نیست که درمان بیماری اول در ضمن خوردن پلوی زعفرانی حاصل شود لذا پلویی که در ضمن پلوی زعفرانی وجود دارد ملاک درمان بیماری اول را تأمین نمی­کند. در چنین فرضی در هر چند حکم عقل به لزوم امتثال هم به پلو تعلق می­گیرد هم به زعفران اما مجموع قید و مقیّد برای تحصیل ملاک درمان بیماری دوم است پس حکم عقل به خوردن پلویی که در ضمن پلوی زعفرانی است ملاک مستقلی ندارد تا واجب مستقلی محسوب شود.

البته این تصویر صرفاً ثبوتی است و معلوم نیست در مقام استظهار از ادله بتوان یک مثال واقعی برای آن پیدا کرد و مثال اهانت و امثال آن نیز که در کلام ایشان به اشارت رفته است، دارای ملاک­های عقلائی می­باشد و عقلاء برای اهانت در هر زمان یک مبغوضیت مستقل قائل هستند در نتیجه تصویر ذکر شده بر این مثال تطبیق نمی­شود چون این گونه نیست که اگر همۀ اهانت­ها را ترک کردید، یک ملاک را تحصیل کرده باشد و مطلوبیتش نیز از باب ترک المبغوض است نه این که خودش مستقلاً مطلوب باشد.

این بحث­ها، جانبی و فرعی بوده و در تقریرات آقای منتظری[[5]](#footnote-5) منعکس نشده است؛ تقریرات آقای منتظری بر مطلب اصلی تکیه نموده و از همانجا بحث را آغاز کرده است لذا تقریرات ایشان بسیار خلاصه­تر است که مراجعه به آن نیز مفید است.

1. الاستصحاب، النص، ص: 188 [↑](#footnote-ref-1)
2. درر الفوائد ( طبع قديم )، ج‏2، ص: 202 [↑](#footnote-ref-2)
3. الاستصحاب، النص، ص: 189 [↑](#footnote-ref-3)
4. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية / ج‏2 / 42 / المسلك الرابع في أحاديث رواها الشيخ العلامة الفهامة خاتمة المجتهدين شرف الملة و الحق و الدين أبي‏[أبو] عبد الله المقداد بن عبد الله السيوري الأسدي تغمده الله برضوانه ..... ص : 5 [↑](#footnote-ref-4)
5. محاضرات في الأصول ( موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني ( ره ))، ص: 128 [↑](#footnote-ref-5)